

Wholism و تانفریسم

تانیفریسم عقین و بدلی چیزی است که ذاتاً وجود دارد. درین عقین از افکار سطحی و باجاست برای رسیدن به نمیه اشعاره می شود. تانفریسم کلی است بر این نمیه برسد و حقیقت هر ایگزیه ذات انسانی گردد. و به ممکن است بر این نمیه برسد که از سوی دیگر، حقیقت آنها در میان چیزهایی است که وقت آزمائش است انسانی قرار می گیرد.

موجودیت : تانفریسمها معمولاً موجودات را بر سه طبقه اصلی نسبت می دهند و اینها را می نامند: اول ما انسان نمی توانیم فضا و زمان است. دوم فکرها و حقایق آنهاست که در زمان وجود دارند اما در مکان نه. سوم جسم وجودی یا حالگی است که خارج از فضا و زمان است. تانیفریسم موجودیت؟ تانفریسم همین بحث می کند که در واقع حقیقت موجود حقیقی وجود دارد. می پرسد که آیا فقط یک ذات حقیقی وجود دارد یا چندین تا. همین تئوری بر این خلقت کلی می دهد، و این سؤال را مطرح می کند که آیا خلقت تانیفریسم حکایتی است، یا با کوشش فریاد ظهوری نو که عبودیت عقلی غیر قابل توجیح است این سؤال مطرح می کند که آیا جهان و واقع احتمالی را دلالت.

موجودی های در خصوص حقیقت : کیلوجیه ذات فنز؟ فیوف سپینوزا (Spinoza) پیشنهاد کرد که تمام حقایق یک ذات منفرد هستند اگر اجتناباً طبیعت نامید. کلرگاه ادلای می گویند که "کل" خدایت. خدا هیچ چیز بوده و مهمت و خواهد بود، م عبودت آشکار و نهان. یک ذات دوگانه؟ فیوفهای مثل شلیف (Schelling) و هگل (Hegel) فریاد کردند که حقیقت روحانی است، یعنی مادی نیست، لذا بشر خدایت تا طبیعت. این فریاد یعنی بر وجود ذات است: روح و ماده. هولزیم فریاد می کند که خدا، ذات واحد، عبودت ۵ جهان بخرا که در هم نه فرود می آید و عبودت مطلق برای هستند آشکار می شود. لذا خدا هم روح است و هم طبیعت در ذات واحد کلرگاه برای ماوراد که انسان این ۵ جهان را بصورت های هوشتیاری، روح، جان، نور، و بدن تجربه می کند. خدای شلیف و هگل از لحاظ انسانی یک بود. او خود خدیش ^{ذات} نبود، بلکه بر نوعی مادی ^{ذات} افراد را شامل می شد. کلرگاهی اظهار می کند که انسانها بخش کوچکی از خلق هستند که عبودت مطلق را آشکار کرده و آن خدایت. خدا بنابر این مادی افراد هستی را شامل می شود و در عین حال خودش انسان نیست بلکه چیزی بس عظمت است. مشکل دوگانگی: جدایی بین خدا و طبیعت، یا روح و ماده، که شماره و قسم می خواهم هستی را توجیح دهیم بیان بر می خیزم. این بر این دلیل است که عقل آدمی ظاهر آنها قدرت جهان را توسط حواس نیز نفی می کند. این مکتب لای است که مشکل نیاید تفاوت بین فکر عقلی و شخص ^{ذات} تجربه را مطرح می کند. بطور کلی این قوسط فیوفها پذیرفته شده. هر نوع فریاد با این ^{ذات} مشکل اصلی و شاید لااقل برای فلسفه پدید می آید. کلرگاهی این "دوگانگی" را با ^{ذات} پذیرش ^{ذات} هوشتیاری، روح، جان، نور و بدن هر فریاد عقلی از یک ذات جاودانه و احد بنام خدا هستند توجیح می دهند. آنها فزادگی عقلی از یک ذات هستند مثل مجله، آب و بخار که مازگی عقلی از یک چیزند. مسای فریاد ^{ذات} بطور مردم ۴ بخورد با مشکل جدایی بین فریاد و بدن بوده است که به نامهای کلرگاهی، ^{ذات} کلرگاهی، و کلرگاهی، و تئوری روان-فریادگی. آیا همه فریاد هستند؟ کلرگاهی فریاد ^{ذات} احتمالاً بخردی است که در میان دانشمندان طبیعی پیش از چه پذیرفته شده. این بخورد فریاد می کند که مادی بیوفی مادی فکر و طبیعت می تواند به قوانین فریاد و بیوفی کاهش داده شوند. کلرگاهی حقیقت کلرگاهی فریاد را می پذیرد، اما پیشنهاد می کند که آن تنها آخرین جهان آشکار خلقت یعنی جهان مادی که مارکس بین ^{ذات} ^{ذات} اعمال می شود و به جهانهای هوشتیاری، روح، جان، و فکر اعمال نمی شود. آیا همه فریاد است؟ (یا ذهن است؟) کلرگاهی فریاد (یا ذهن) عبارت از فریاد خود را در اواخر قرن ۱۹ از ارنست ماک (Ernst Mach) گرفت. این بر این پایه استوار است که چون طبیعت جز با فکر انسان ماهر نمی تواند بطور مستقیم شناخته شود، طبیعت و فکر سخن با نفع ساده و طبیعت ^{ذات} (interference) بدان قوف می شوند. این تلاش می تواند از نوع خارجی و در خود توجیح فریاد باشد یا تنها در یک توجیح روی بنام فکر (یا ذهن). کلرگاهی اساسی کلرگاهی فریاد (یا ذهن) را می پذیرد به این شرط که جهان مادی حسی حقیقی جبار از مکرر در دو واقع ماز عقلی از یک ذات جاودانه بنام خدایت. کلرگاهی ذهنی می پذیرد که چیزی ^{ذات} و آنکه غایت شکل جهان تجربه ای خطری هر افراد است که در میان خودشان فریاد مستعد ذهنی، بلکه هم ذهن و هم ماده در یک ترکیب نتره اند. به عبارت دیگر، اصل طبیعت خود ساختاری از ذهن است که می تواند تنها از طریق فرضیه ای که با تجربه منت می شوند شناخته شود. کلرگاهی ^{ذات} تجربه ای خطری ای افراد را که با کلرگاهی ذهن توجیح داده شده را تانفریسم ^{ذات} بر این صورت توجیح می دهد که پذیریم کل "Whole" به طریقی بسته ۵ جهان آشکار (از لحاظی بر نظر دیگر دوباره خلق می کند. وجود ما بطریقی بسته ظاهر و نا پدید می شود است مثل تقویر ^{ذات} ^{ذات} که بطریقی بسته خلق می شوند یا یک کلید که قفل و وصل می شود. آیا همه فریادگی یا ذهنی است؟

تداخل گرایی (interactionism) می گویند که دو کوه تداخل کننده وجود دارند: ذهن و بدن. این بنفش اولین توجیح خوب و روش خود را در نوشته ای دکارتس (Descartes) پیدا کرد. این موضوع که چگونه تداخل می کنند در حالی که هیچ یک خود کفایت دیگری را از زمین نمی برد معلوم می آید